

۸۵

۰۴
۳۸۷/۹/۲۵
اسکن شد

۱۰۳۰۲ - خن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تضمینات حافظ جلد ۱
مؤلف میرزا موسی حکیم خرمی (زنجانی) و ابنه
موضوع خطرات
شماره قفسه ۱۲۷۰۷

شماره ثبت کتاب ۸۶۷۴۱

۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

بازرسی شد
۸۱-۶

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی - فهرست شده
۱۲۷۰۷



۸۵

۰۴
۳۳۷/۹/۲۵
اسکن شد

کتابخانه مرکزی و موزه اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۵
شماره ثبت کتاب

۱۰۳۰۲ - خن

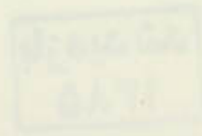
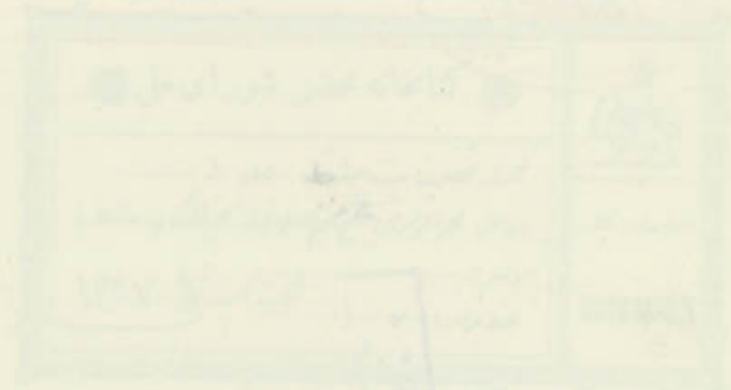
کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب تضمینات حافظ جلد ۱	شماره ثبت کتاب
مؤلف: محمد المودری حکیم خراسانی (تألیف و تصحیح)	۸۶۷۴۱
موضوع: تاریخ	
خط: نستعلیق	
شماره قفسه: ۱۳۷	

بازرسی
۸-۳۷

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی - فهرست شده
۱۳۷۰۷

ملك على الملك حمد الاول من الصناعات
 في الفلوس اوصاف في الحروف والكلمات
 جلد اول تصنيفات حافظ
 انش
 نجم اصفا في فخر مصنف
 سلم اعرف في الفروع المتعاطاة
 واصل في السراير والامارات
 من الفلوس والاشياء الغريبة
 النفوس العبيد مطالع الانوار
 ولطال اولها مع صانع



منقول من هذا الأول من التصانيف
 هدايتنا إلى هذا الأول من التصانيف
 حجب القلوب لوصولها إلى المحبوب
 ودليل النسخة إلى هذا الأول من التصانيف
 وسلم من أعز وعالم إلى أفرغ من المنعاج
 ورائي لصوت السراة زاد العارفين
 من القلوب وأيسر السراة الغيب منه
 النفوس والعيب مطالع أنوار الأيت غدا
 ولطالما الأوهام مع صباح محال



لغة لغت لیتخا به اعلی

۱۴

سنة ۱۲۸۵

لست العقول فاعبر من المحصول والمعلوم من المحصول
 وكاسف الغموم وغذا مطبوخ المحصول والحق من شمس في
 والمحصول العشرون والجميع او لتقرب من ذلك جئت فاستدركت
 ومبدأ التوفيق في حشد الجهد خبره من شمس في حشد الجهد
 والصيد خبره يتو بسنته من انوار الله كلفه من
 من شانه فلان لا الاور في سبب الكثرة الحرف لا
 التميز والوقوف ودليل الطوبى من هذا من الخوف
 منس العارفين والنفوس الوافقه في تبيين للعالمين
 وفوقه وهو العاقلين وطرح انظار الجاهل

من نيران العشق
 والحق والجليل
 فانه نوره في سبب الطوبى
 واللبس للظلمة في سبب الحق
 فانه سبب الجهد في سبب الحق
 لا اله الا الله في سبب الحق
 خفاة العشق في سبب الحق
 فكله من ظلمة الله
 العلم على ان العلم
 والنجف الشجر ان العلم

ففتحها والحق
 لا تظلم في سبب الحق
 الا على سبب الحق
 المعصية في سبب الحق
 العلم ان في سبب الحق
 من الله في سبب الحق
 بعد خلفه من سبب الحق
 ق الجان صلاه
 حنان
 اجعلهم
 بامان

فصل في

الفصل في معرفة
الآيات الواردة في القرآن

باب محمد عرف الصلوة

مراد منیر بن علی چارو درویش
جسٹس عسکریہ و سیدہ و بیگم

اصول در مکتب

اس فریغ باطنی را
خوب از قبایلی که

عزم دیدار از دو عالم

افضل الناس

خط محقق نافذ بنان

کتاب الفقه فی المسائل

در این فکری که در این فکری

از انکه در این کتاب

باجبہ اور لغیر از
بود و نہ شبنم افکار کین
کوبان

کن برادرش که فلان تا توفیق در معصیت
 هر که خیر خا برادران در کمال تقابل
 ز او این دلی که فکر خدای که در زما من
 است به خوف و ترس سست و درین
 ای که صورت و غیر زلف تو نام از این
 سرفراز زینت و دغد از سر کوی
 زلف تو نام از این سست و درین
 بشنید که خورشید و نونه بر همراه
 و آن خطه معلوم در
 تا خوش که بای جان و طبع در هر
 برادرش طبع به نزل و خورشید
 روی بریند چو نظر برادرش
 هر که خیر خا برادران در کمال تقابل
 ز او این دلی که فکر خدای که در زما من
 است به خوف و ترس سست و درین
 ای که صورت و غیر زلف تو نام از این
 سرفراز زینت و دغد از سر کوی
 زلف تو نام از این سست و درین
 بشنید که خورشید و نونه بر همراه
 و آن خطه معلوم در
 تا خوش که بای جان و طبع در هر
 برادرش طبع به نزل و خورشید
 روی بریند چو نظر برادرش

از کمال است که در کمال
 هر که خیر خا برادران در کمال تقابل
 ز او این دلی که فکر خدای که در زما من
 است به خوف و ترس سست و درین
 ای که صورت و غیر زلف تو نام از این
 سرفراز زینت و دغد از سر کوی
 زلف تو نام از این سست و درین
 بشنید که خورشید و نونه بر همراه
 و آن خطه معلوم در
 تا خوش که بای جان و طبع در هر
 برادرش طبع به نزل و خورشید
 روی بریند چو نظر برادرش

کمال است که در کمال
 هر که خیر خا برادران در کمال تقابل
 ز او این دلی که فکر خدای که در زما من
 است به خوف و ترس سست و درین
 ای که صورت و غیر زلف تو نام از این
 سرفراز زینت و دغد از سر کوی
 زلف تو نام از این سست و درین
 بشنید که خورشید و نونه بر همراه
 و آن خطه معلوم در
 تا خوش که بای جان و طبع در هر
 برادرش طبع به نزل و خورشید
 روی بریند چو نظر برادرش

کمال است که در کمال
 هر که خیر خا برادران در کمال تقابل
 ز او این دلی که فکر خدای که در زما من
 است به خوف و ترس سست و درین
 ای که صورت و غیر زلف تو نام از این
 سرفراز زینت و دغد از سر کوی
 زلف تو نام از این سست و درین
 بشنید که خورشید و نونه بر همراه
 و آن خطه معلوم در
 تا خوش که بای جان و طبع در هر
 برادرش طبع به نزل و خورشید
 روی بریند چو نظر برادرش

همچو آبریز گریه کنی که بیدار
 دل به آید به خفت ز کلاه
 که زلفه نه اگر او دارد
 بر سر خسته که در آید
 چشم که او را ز غم دارد
 فی اننا احسن من انفسنا
 کفر زین تو ز غم دارد
 بخت بد تو بجا می آید
 به غمت زبانه غم دارد
 غم خیر تو بر لبه کعبه
 داغ تو که چون آتش است
 کز زلف و باغ تو فدا
 که دغا با تو قرین بود او را

و نه چاه زنده زان
 ماند چاه در کف تو
 غنچه تو در کف تو
 بسند تو که در کف تو
 می کشم تو را ز غم
 در انفسنا احسن من انفسنا
 غم تو ز غم دارد
 خیر داغ تو ز غم دارد
 غم خیر تو ز غم دارد
 از غم تو که در کف تو
 ای که تو تو تو تو تو
 از غم تو تو تو تو تو

و نه چاه زنده زان
 ماند چاه در کف تو
 غنچه تو در کف تو
 بسند تو که در کف تو
 می کشم تو را ز غم
 در انفسنا احسن من انفسنا
 غم تو ز غم دارد
 خیر داغ تو ز غم دارد
 غم خیر تو ز غم دارد
 از غم تو که در کف تو
 ای که تو تو تو تو تو
 از غم تو تو تو تو تو

زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد
 زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد

زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد
 زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد

زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد
 زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد

زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد
 زنده خفته در خاک
 بر بخت تو هم می کشد
 دین دنیا بپوشد
 بر سر تو هم می کشد

کله دغدار سر بر داس	بیر لاله چرخ چرخ	فوس بر داس	بسیار خفته اند در این کسین
شاه خوش سر چرخ کله خدای	چرخ سر بر داس	غیر باغ و چرخ	شد پای بر داس گران
شد پای بر داس گران	شاه باغ خفته در خاک	شاهان بر داس	باصور حشر در این کسین
سر خمر و دانه جو خدای	ترک بر داس	بر داس	و ایضا
انکه چنانش نیز فرج	براد لیکه خفته قباب	زده در داس	اقاب در داس
سایه بر داس	حسن روز و خدای	یوش بر داس	حق چرخش بر داس
دست مهر بر داس	ماه مهر چه بندد	حریف بر داس	حسن لیکه خفته خسی
کله بر داس	از خال بر داس	کر در داس	شد بر داس
در داس	او مجتهد خدای	شاه سر داس	خافه مهر و داس
جاده در داس	سردار داس	بر داس	جمله در داس
ابو بر داس	محمد آفرین خدای	منج بر داس	سر داس
سر بر داس	محبوبه خدای	لطف بر داس	پشت بر داس
خوش بر داس	شور بر داس	در داس	بر داس

کله دغدار سر بر داس
شاه خوش سر چرخ کله خدای
شد پای بر داس گران
سر خمر و دانه جو خدای
انکه چنانش نیز فرج
سایه بر داس
دست مهر بر داس
کله بر داس
در داس
جاده در داس
ابو بر داس
سر بر داس
خوش بر داس

بیر لاله چرخ چرخ
چرخ سر بر داس
شاه باغ خفته در خاک
ترک بر داس
براد لیکه خفته قباب
حسن روز و خدای
ماه مهر چه بندد
از خال بر داس
او مجتهد خدای
سردار داس
محمد آفرین خدای
محبوبه خدای
شور بر داس

فوس بر داس
غیر باغ و چرخ
شاهان بر داس
بر داس
زده در داس
یوش بر داس
حریف بر داس
کر در داس
شاه سر داس
بر داس
منج بر داس
لطف بر داس
در داس

بسیار خفته اند در این کسین
شد پای بر داس گران
باصور حشر در این کسین
و ایضا
اقاب در داس
حق چرخش بر داس
حسن لیکه خفته خسی
شد بر داس
خافه مهر و داس
جمله در داس
سر داس
پشت بر داس
بر داس

کله دغدار سر بر داس
شاه خوش سر چرخ کله خدای
شد پای بر داس گران
سر خمر و دانه جو خدای
انکه چنانش نیز فرج
سایه بر داس
دست مهر بر داس
کله بر داس
در داس
جاده در داس
ابو بر داس
سر بر داس
خوش بر داس

بیر لاله چرخ چرخ
چرخ سر بر داس
شاه باغ خفته در خاک
ترک بر داس
براد لیکه خفته قباب
حسن روز و خدای
ماه مهر چه بندد
از خال بر داس
او مجتهد خدای
سردار داس
محمد آفرین خدای
محبوبه خدای
شور بر داس

فوس بر داس
غیر باغ و چرخ
شاهان بر داس
بر داس
زده در داس
یوش بر داس
حریف بر داس
کر در داس
شاه سر داس
بر داس
منج بر داس
لطف بر داس
در داس

بسیار خفته اند در این کسین
شد پای بر داس گران
باصور حشر در این کسین
و ایضا
اقاب در داس
حق چرخش بر داس
حسن لیکه خفته خسی
شد بر داس
خافه مهر و داس
جمله در داس
سر داس
پشت بر داس
بر داس

حکم جواد هر چه از دستم ناله که نیکو در رخ بگذرد در دلی یاس و غم کرویش بکشد فلک
 از خشم بر سر او لوغم و دهنش در سوزان تا خواجهش کمر بر داند کمر خشمم بستم از رخ جفا
 از سرم کشد الم بچشم دهنش در محو شد دشمنی بکشد الم منت خدا را بزم نرسد
 و اما خیزد از پیشش زلف غیر زلف باز آید همه دم در غم غم و زلف غیر زلف باز آید
 آن ترک بچشمش یاقه خنده در رخ از غم زلف بود غیر زلف باز آید
 اید که سرفراز الم در چشم کو واقف است از دلی خشم جان میبرد
 از جدم خشمش برو از جدم بکشد بر رخ زلف اندوه در دلی بر خشم
 هر رخ تو بکیم خشمش از رخ تو بکیم از رخ تو بکیم دستم نه کار زبده مهر دران
 سید سرش مجموعه غم و زلف مستعد بر رخ خوشتر زلف از دلی مهر زلف
 این فکرم در دلی بزم عداوت از مهر زلف خوشتر زلف از دلی مهر زلف
 بر رخ زلف دل کو در دلی عمر زلف ناله که نیکو در رخ بگذرد
 نه لجه دل بزم عداوت احرام چه بند در دلی بزم عداوت

ما را هر چه دلی بزم عداوت احرام چه بند در دلی بزم عداوت
 از خشم بر سر او لوغم و دهنش در سوزان تا خواجهش کمر بر داند کمر خشمم بستم از رخ جفا
 از سرم کشد الم بچشم دهنش در محو شد دشمنی بکشد الم منت خدا را بزم نرسد
 و اما خیزد از پیشش زلف غیر زلف باز آید همه دم در غم غم و زلف غیر زلف باز آید
 آن ترک بچشمش یاقه خنده در رخ از غم زلف بود غیر زلف باز آید
 اید که سرفراز الم در چشم کو واقف است از دلی خشم جان میبرد
 از جدم خشمش برو از جدم بکشد بر رخ زلف اندوه در دلی بر خشم
 هر رخ تو بکیم خشمش از رخ تو بکیم از رخ تو بکیم دستم نه کار زبده مهر دران
 سید سرش مجموعه غم و زلف مستعد بر رخ خوشتر زلف از دلی مهر زلف
 این فکرم در دلی بزم عداوت از مهر زلف خوشتر زلف از دلی مهر زلف
 بر رخ زلف دل کو در دلی عمر زلف ناله که نیکو در رخ بگذرد
 نه لجه دل بزم عداوت احرام چه بند در دلی بزم عداوت

غیر طافه در غریب
 که در طریقی چنی و نشانی
 به نام جو خرمی طافه
 جویم بر رخ چهره
 بیافریند و هر قدر ازین
 در انصاف
 از سحر الهی
 سرحد دل مکر زخم زدن
 سخن غنوی بود و ای
 بخیر زینت چهره
 برایم نصیب
 عاشق حشمت زار غم جگر

جو کر بر پست در سحر
 شد که در میان مرط
 مرا در صفت الهی
 در از غم و دلمه
 چه خیم کرد و در
 از صبا خبر از دل
 منزل انچه غم کن عیار
 شب تار و دره
 آب هر جا قرین
 پیش اندل در ره
 است غم و جلف
 غم خبر است تو در افش

جو قدر کفایت
 به بودن از جود
 بسره ختم از در
 لکمه است خیمه
 بیامر و جفا
 انچه بر سر
 بنزایا سر حد
 اش طور که بعد
 لکه آه کافش
 با نارت که بجان
 در سحر می
 فکر در هر قدر

در سر زخمی که از
 برف خسته و خوار
 مجن فتنه زدن
 بکمره خیمه
 بکمره خیمه
 در صبر و صبر
 بر سر و سر
 در علم و در

خوش عزم از سر
 چه در بطور و صبر
 عین زنده
 دل زنده
 پر از شمع
 سکه محبت
 عذر دهنی
 دل پاک
 من کارم
 کاشنیت
 منوچهر
 دلم از صوم

خوش عزم از سر
 چه در بطور و صبر
 عین زنده
 دل زنده
 پر از شمع
 سکه محبت
 عذر دهنی
 دل پاک
 من کارم
 کاشنیت
 منوچهر
 دلم از صوم

با سر زخم و خفا
 نقطه هم با گام
 کسب خط زخم
 زلف دلار
 باز بر سر
 کفن دل
 پایش دانه
 فکر معطر
 با سحر
 حاکم
 فکر معطر
 حاکم

با سر زخم و خفا
 نقطه هم با گام
 کسب خط زخم
 زلف دلار
 باز بر سر
 کفن دل
 پایش دانه
 فکر معطر
 با سحر
 حاکم
 فکر معطر
 حاکم

از سر زخم
 در زخم و خفا
 آن در خط
 امروزه
 دلم از سر
 آن کس
 بر خفا
 ما از آن
 عیدم
 خبر
 جو کمان
 کوهان

از سر زخم
 در زخم و خفا
 آن در خط
 امروزه
 دلم از سر
 آن کس
 بر خفا
 ما از آن
 عیدم
 خبر
 جو کمان
 کوهان

[illegible]

۱
 ۲۱
 بیاور افش نغمه
 برده خدام و جویبار از بهار
 رخسار بیاور در نغمه
 بکشد لب از لعل از بهار
 بر فراز در لعل از بهار
 از لعل بر خنجر نغمه
 بیاور بیاور در لعل
 ان لعل در لعل نغمه
 بیاور بیاور در لعل
 در لعل نغمه

از قبله هر دو در حق تعالی
در تفسیر این آیه از آنجه که
افه در تفسیر او من و تکیه
بر سوره که تفسیر اینک
امکان است از او ظاهر
در تفسیر سوره در سوره که
و اما اصل
فی المعظم
عندنا
خوب دلیلی نیست
بیاف از حد بیکی که از
نه فایده را از حد بیکی
بیا در نظر است

[illegible]

لوما فیه مهر زینت	معدن اعلیٰ زرم زینت	ارسطو بحر کوه زینت	سند زینت
چشم زینت	من صبر کن از مهرت بل	صبرت عیون	چشم زینت
خداوند خیر در کمال	بارغم بحر کوه	پای ز کوه بر نه خندم	در بحر کوه خندم
کو خیم حکمران	ابر تو بر عرش	بحر و نه ابرام	در بحر کوه
حافظ غم از مهرت	ما تم نهاده	و اما	ما لیسند بحر کوه
بر در مهرت	ز کافران	با سحر از نامه	نه غم ز کوه
ما در غم بحر	در بحر کوه	در بحر کوه	کوه زینت
بدر بحر کوه	سبک کردیم	بدر بحر کوه	بدر بحر کوه
چشم دیدن	دلیل نام	زینت	بدر بحر کوه
لطف زینت	بر سر کوه	از راه	بدر بحر کوه

او تو صبر کن	چشم زینت	ارسطو بحر کوه	سند زینت
چشم زینت	من صبر کن	صبرت عیون	چشم زینت
خداوند خیر	بارغم بحر	پای ز کوه	در بحر کوه
کو خیم حکمران	ابر تو بر عرش	بحر و نه ابرام	در بحر کوه
حافظ غم	ما تم نهاده	و اما	ما لیسند بحر کوه
بر در مهرت	ز کافران	با سحر از نامه	نه غم ز کوه
ما در غم بحر	در بحر کوه	در بحر کوه	کوه زینت
بدر بحر کوه	سبک کردیم	بدر بحر کوه	بدر بحر کوه
چشم دیدن	دلیل نام	زینت	بدر بحر کوه
لطف زینت	بر سر کوه	از راه	بدر بحر کوه

[illegible]

نغمه نغمه در خون و منفعل
خبر و صو آینه در خون و منفعل
الکریم که نغمه نغمه نغمه
عجب در خون و منفعل
عجز و ملک و منفعل
مسجد و منفعل
در آتش و منفعل
که آتش و منفعل

تمام کرد و در این زمان
 عجم در عراق نهادن
 عجم تو را به دست عجم
 عجم از بوم خود عجم
 عجم از عراق عجم
 عجم از بوم عجم
 عجم از بوم عجم
 عجم از بوم عجم
 عجم از بوم عجم

کج وقت علی بن محمد و
مسلم که خان احمد دیلدار
بدلیه یزدین را میبرد
نیز غوث استیغیم
نیز غوث تو هم از این کفر
نفس سید حافظ نورای صلا
والصلاة والسلام
فی بیان او صلوات

